



پیرامون فلسفه ارسطو

«۲»

بهر حال از مطلب خودمان دور نرویم مقصود این بود ، ارسطو که ماخذ فلسفه و کلام اسلامی است ، استاد اعظم یعنی **فارابی** درباره فهم کلمات او میگوید : «**لو کنت قدعا - صرته لکننت اکبر تلامیذه**» و چنانکه میدانید **شیخ ابن سینا** هم که ولادتش سی سال پس از مرگ فارابی واقع شده است شاگرد تالیفات فارابی است زیرا در شرح حال خود میگوید: من آنقدر کتاب «**مابعدالطبیعه ارسطو**» را خواندم تا حفظ شدم و آخرش چیزی از آن نفهمیدم و گفتم «**هذا کتاب لاسبیل الی فهمه**» این کتاب راهی بفهمش نیست . رهائش کردم و دنبال طبابت و کارهای دیگر رفتم تا اینکه روزی در همدان ، در دکان یک وراق نشسته بودم . ناگاه مردی دلال آمد که او را محمد دلال میخواندند «**بیده کتاب ینادی علیه**» . آنرا بمن عرضه کرد . گفتم : من دیگر از این علم امیدی ندارم که چیزی بفهمم . او گفت : «**اشتر فانه رخیص بثلاثة دراهم وصاحبه محتاج الی ثمنه**» این را بخر چیزی نیست ، سه درهم قیمت آن میشود و کار مسلمانی راه می افتد . کتاب را خریدم و عادت من این بود کتابی را که می خریدم میبرد من منزل و چراغ را روشن میکردم و مشغول مطالعه میشدم ، هنگامی که بسراغ کتاب رفتم «**اذا هو کتاب لابی نصر الفارابی فی اغراض کتاب مابعدالطبیعه**» اما درباره کتاب «**اغراض ماوراءالطبیعه**» باید عرض کنم که این کتاب دوبار در هند چاپ شده ، یکبار اخیراً در حیدرآباد که چاپ بدی است و در مصر هم چاپ شده . این کتاب بطور قطع و یقین «**فهرست کتاب اغراض ماوراءالطبیعه**»

* آقای سید محمد مشکوٰۃ استاد دانشگاه تهران . از فقیهان و محققان دانشمند معاصر .

است. هر کس نگاه کند می‌فهمد که از این کتاب «اغراض ماوراء الطبيعة» درک نمیشود. پس اغراض ماوراء الطبيعة کجاست؟ یک نسخه از آن در کتابخانه اهدائی ما موجود است و امیدوارم انشاءالله آقای دکتر محقق ورفقای دیگر که با ایشان همکاری دارند این کتاب را چاپ بکنند زیرا آن کتاب رموز و مفاتیح کتاب «اغراض ماوراء الطبيعة» را بدست میدهد که در کجا حل بسیطه است و در کجا حل مرکبه است و این کتاب اصطلاحاتی را که ارسطو بکار برده تحلیل کرده و کتاب بزرگی است ولی فهرست «اغراض ماوراء الطبيعة» بقدری کوچک است که دو ورق بیشتر نیست. این فقط فهرست است.

بنده از اینجا متوجه این نکته شدم که روزی در مدرسه سپهسالار دیدم همین کتاب «اغراض ماوراء الطبيعة» بالایش نوشته شده بود «کتاب الحروف»! البته بعداً متوجه شدم که این همان کتاب اغراض ماوراء الطبيعة است.

مقصود اینست که درین شکی نیست که شیخ ابن سینا هم از ارسطو استفاده کرده. در این کتب فلسفه‌ای که ما داریم اگر کسی دقت بکند می‌فهمد که فلسفه ما آنچه در کتب کلامی آمده از زمین تا آسمان با آنها فرق دارد. ملاحظه فرموده‌اید یکی از آنها همین برهان وسط و طرف است. سرانجام هم ما گفتیم اصل این برهان درست نیست و شیخ فارابی هم در کتابهایش طفره رفته است. بنابراین قسمتی از مواضع ما بدرود نمیخورد از قبیل مثلاً موضوع افلاک تو در تو که در کتب فلسفه راجع بآنها بحث شده و کیفیت خلقت و بحث عمده آنها در کتب هیأت قدیم است و بزرگترین ریاضی‌دان ما که ابن هیثم باشد میگوید که ما فروضی کرده‌ایم ولی اعتمادی بر آنها نداریم. شما ممکن است سخنان دیگری داشته باشید. ما برای حرکات این موجودات فرضهایی داریم و ممکن است فرض غیر از این باشد و این فرضهای ما درست نباشد. پس چنین نیست که آنها هم برگفتار خود درین باب اعتقاد قاطع داشته باشند. با وجود این، براهین تناهی ابعاد مانند برهان سلمی و ترسی را نمیتوانیم انکار کنیم و ظاهر هم اینست که بر حسب همین براهین تناهی ابعاد و بعد جسمانی متناهی است. در آیه کریمه «انازینا السماء الدنيا زینة الكواكب» (۳۷-۶) کلمه دنیا موث، ادنی بمعنی نزدیکترین یا پست‌ترین است، و آیه صریح است در این که ما نزدیکترین و پست‌ترین آسمانرا بزبور ستارگان آئین بستیم، یعنی همه کرات و ستارگان و منظومه‌های شمسی و قمری و کهکشانها که ما می‌بینیم، همه و همه، در درون نزدیکترین آسمان، یعنی همین آسمان زیرین جا دارد و از شش یا هشت آسمان دیگر که برتر و بالاتر ازین آسمانست ما آگاه نیستیم. چنانکه ملاحظه فرمودید باقرار و اعتراف خود ارسطو مقدار کمی از افکار سایرین توسط او جمع‌آوری شده. ارسطو هم مثل ملاصدراست که در پاره‌ای از موارد اقوالی از دیگران نقل میکند و گاهی تفسیری میدهد و گاه تغییر درستی هم نمیدهد. ولی این مطلبی که شایع شده است راجع بابن سینا که هر چه شیخ دارد بیان و شرح همان کلام ارسطو است، این سخن درست نیست و ابن طفیل در رساله حسین بن یقظان گوید: ابن سینا مطالبی را با ارسطو نسبت میدهد که در کتب ارسطو نیست.

شیخ رساله‌ای دارد بنام «رسالة الشيخ الى علماء مدينة السلام» در این رساله بیان میکند که آیا کلی طبیعی موجود است در خارج یانه؟ مقصود شیخ پاسخ برجل همدانیست چه او معتقد است که کلی طبیعی در خارج موجود است و مشخصات و اشخاص عوارض کلی طبیعی هستند، شیخ می‌خواهد بگوید (در اول مرحله چهارم اسفار هم آمده) که باهر موجودی به تبع او يك کلی موجود است، یعنی کلی به تبع وجودش موجود است. البته موجود بالذات نیست، موجود بالعرض است. بنا بر این در آن نامه آه و ناله شیخ و نوشتن نامه به علماء مدينة السلام برای همین است که بگوید این مرد چه می‌گوید که کلی طبیعی وجود خارجی دارد. البته رد کرده است. وجود کلی طبیعی در خارج هم خیلی ساده نیست. حرفی است که خیلی‌ها پذیرفته‌اند. بهر حال شیخ نگران بوده که او را متهم کنند زیرا در این رساله آن مرد شیخ را متهم کرده بوده است. در رساله‌ای که پیش بنده موجود است، شیخ شکایت میکند که من معارضه با او نمی‌کنم و حوصله ندارم ولی بدانید که این سخنانی که می‌گوید درست نیست. بنابراین شیخ اگر حرفهائی دارد که نسبت بارسطو میدهد، یا از ترس تکفیرست یا برای اینست که چون ارسطو بزرگی شهرت داشته، اهل فن سخن منسوب با او را بهتر می‌پذیرفته‌اند. ابو عبد صریحاً در مقدمه کتاب شفا مینویسد که من از شیخ درخواستم که کتب ارسطو را تفسیر کن. شیخ امتناع کرد از این کار و گفت اگر بخواهی کتابی مینویسم بدون اینکه در معارضه با دیگران وارد بشوم. آنوقت می‌گوید من راضی شدم و شروع کرد به نوشتن کتاب شفا. بنابراین شیخ مفسر کلام ارسطو نیست بلکه خودش قائم بنفس است. اگر بعضی جاهل کلام ارسطو را گرفته بقدری توجیه و تفسیر وی بیان کرده و مطالبی بر آن افزوده که با فکر ارسطو خیلی تفاوت کرده است.

اصولاً بسیاری از اوقات تفسیر سخن با آنچه گوینده سخن در نظر داشته تفاوت کلی دارد. مثلاً پس از رحلت مرحوم سید ابوالحسن اصفهائی فقیه عالیقدری بنام مرتضی که نسبت باین بنده محبت خاصی داشت بنجف رفت با امید اینکه برمسند مرجعیت تقلید بنشیند. هنگامی که آن عالم جلیل وارد نجف شد، علما و مدرسان و فضلاء حوزه نجف بدیدنش آمدند. آنگاه که مجلس آراسته بود مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء باتفاق مرحوم شیخ عبدالکریم زنجانی وارد شدند. در این موقع آن فقیه جلیل در مقام تأیید خواسته خویش گفت: پدرم مرا مرتضی نامید زیرا من روزی بدنیا چشم گشودم که مرحوم شیخ مرتضی انصاری از دنیا چشم بریست. ناگهان شیخ عبدالکریم گفت صحیح است. صحیح است. تاریخ وفات شیخ اظهر الفساد است. دیگر آن مرد نتوانست بماند و بزودی برگشت. نظیر این است که گویند شاعر نوپردازی در محضر عبدالرحمن جامی دعوی سخنوری و سخن سرائی میکرد و میگفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که آب دهان مبارک را بدهانم گذارد. جامی گفت غلط فهمیدی، حضرت خواستند تف برویت بیندازند تو دهن باز کردی بدهانت افتاد. حالا به بینید چه قدر فاصله است میان قصه گوینده و تفسیر مفسر. همین گونه تفاوت میان سخنان فلاسفه یونان و تفاسیر فلاسفه ایران، در بسیاری از مباحث ملاحظه میشود.

آنچه در «صغری و کبری»ی «مابعدالطبیعه» ارسطو موجود است رفته رفته در این اواخر در کتابهای مرحوم ملاصدرا یا حاجی سبزواری یا مرحوم آخوند ملاعلی نوری و سایر فلاسفه متأخر فراموش شده و چیزی که مورد بحث در کتب سامی و فلسفی ماست با اصل آن فرق زیادی دارد. باین معنی که فکر ارسطو در میان این افکار مثل خمیر مایه‌ای است. دیگر آن اندیشه‌ها از میان رفته و فکر ارسطو نیست و اگر بخواهیم این حرفها را با سخنان ارسطو مقایسه کنیم تفاوت از زمین تا آسمان است.

بعلاوه بسیاری از حرفها را ارسطو فراموش کرده. مثلا در باب صوت و نور حرفی ندارد. در حالیکه در همین کتابهای ابن سینا و غیر او درین باب بحثهای مستوفی وجود دارد. بنابراین معلوم شد که فلسفه در شرق، شعب مختلفی پیدا کرده، علم کلام و تصوف که هر یک باب مستقلی است، نسبت بآن خمیرمایه که از یونان گرفته‌ایم. اگر چه یونان هم خمیرمایه فکری خود را از شرق گرفته است. بنده مطلب را اینجایم تمام می‌کنم زیرا یادم آمد از گفتار حاج سید کاظم درویش که از وعاظ فاضل بود، خدا رحمتش کند. میگفت: آقا روضه خوان خوبست کم بخواند، چه خوب بخواند و چه بد. زیرا اگر کم خواند و بد خواند میگویند خدا پدرش را بیامرزد. اگر بد خواند ما را زود خلاص کرد و اگر خوب خواند و کم خواند میگویند حیف که کم خواند ولی چه خوب خواند. بنابراین خیر الکلام ماقل و دل. امروز هم روز اول ماست اگر شما آقایان مستمعین را خسته کنم می‌ترسم ازین خیابان بعدها جرات نکنم عبور کنم. بهمین جا قناعت می‌کنم و از خداوند مسئلت می‌کنم با این طور مؤسسات و اینگونه فضلائى که عاشق و طالب کسب فضیلت هستند توفیق غایت فرماید.

آقای دکتر محقق راهم مؤید بفرماید تا بیشتر اینگونه مؤسسات را توسعه بدهند و موجب پیشرفت شایسته‌تر و بایسته‌تر این تأسیسات عالی بشوند و همچنانکه ما روزگاری دراز در واقع پرچمدار علم و دانش بودیم از خدا مسئلت می‌کنیم با سعی و همت و کوشش رفقای عزیز و اساتید و دانشجویان، آن افتخار را مجدداً کسب کنیم و بهمین خویش بازگردانیم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

مهار در دست دیگری

شتر بچه با مادر خویش گفت
پس از رفتن آخر زمانی بخت
بگفت از بدست منستی مهار
ندیدی کسم بارکش در قطار